در لحظه

به تو دست مي‌سايم و جهان را در مي‌يابم،

به تو مي‌انديشم

و زمان را لمس مي‌کنم

معلق و بي‌انتها

عُريان.

مي‌وزم، مي‌بارم، مي‌تابم.

آسمان‌ام

ستاره‌گان و زمين،

و گندم ِ عطرآگيني که دانه مي‌بندد

رقصان

در جان ِ سبز ِ خويش.

□

از تو عبور مي‌کنم

چنان که تُندری از شب. ــ

مي‌درخشم و فرومي‌ريزم.

۱۹ مرداد ِ ۱۳۵۹